

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلِّنَ النَّفْسَ الْإِنْسَانِيَّةَ فِي ذَاتِهَا عَالَمٌ خَاصٌّ بِهَا مِنَ الْجَوَاهِرِ وَالْأَعْرَاضِ الْمُفَارِقَةِ وَالْمَادِيَّةِ وَالْأَفْلَاقِ الْمُتَحَرِّكَِّةِ وَالسَّائِكَةِ وَالْعَنَاصِرِ وَالْمُرَكَّبَاتِ وَسَائِرِ الْحَقَائِقِ، يُشَاهِدُهَا بِنَفْسِ حُصُولَاتِهَا لَا بِحُصُولَاتٍ أُخْرَى إِلَّا أَنْ تَنْتَسِلَ.

علم حضوری بودن علم نفس به صور اشياء

مرحوم آخوند در اینجا راجع به وجود ذهنی و افتراقش با علم که عبارت از کیف نفسانی است، بحث می‌کند. همان‌طوری که مرحوم آخوند می‌فرمایند: نفسِ انسان یک جنبهٔ مشابهتی با ذات و مبدأ خودش که ذات مقدس پروردگار است دارد و آن عبارت از جنبهٔ خلاقیت است؛ یعنی همان‌طوری که ذات پروردگار مُفیض، خلاق و علّت برای ظهورات مختلفه است؛ چه مجردّه و چه غیر مجردّه، چه مُفارق و چه متّصل، مُبدعات، اکوان، افلاک، عناصر، ماده و غیر ماده، همین‌طور نفس ملکوتی انسان، خلاق صور این اشياء خارجی و عینی است یعنی نفسِ انسان صور مجردّه و مادیّه خلق می‌کند، صور حیوان، انسان، جواهر و اعراضِ مجرد و مفارق یا جواهر و اعراضِ ماده و مادی، خلقِ صور افلاک

می‌کند، افلاک ساکنه و متحرّکه بنابر همان هیئت
قدیم! تمام اینها به واسطهٔ خلقِ نفس است.

یعنی اگر ما دقّت کنیم بعداً در بحثِ نفس و علمِ
نفس مرحوم آخوند بحث می‌کنند و می‌فرمایند: علمِ
نفس به صُورِ اشیاء، علمِ حضوری است. یعنی
برخلاف آنچه که ما تا به حال تصوّر می‌کردیم که علمِ
نفس فقط به ذات خودش علمِ حضوری است امّا
علم او به خارج، علمِ حصولی است، ایشان
می‌فرمایند که نه، علمِ نفس حتّی به صُورِ خارجی هم
علمِ حضوری است. بله! مقدّمهٔ آن حصولی است و
شرایطی که این حضور را به وجود می‌آورد ممکن
است از خارج باشند ولی بالأخره و در نتیجه این
نفس است که حضورِ اشیاء را پیش خود احساس
می‌کند، البتّه نه حضورِ اشیاء به همان مادهٔ خارجی،
بلکه حضورِ حقیقت و ماهیّتِ اشیاء را احساس
می‌کند.

و علمِ نفس به این صُور به واسطهٔ امرِ خارج نیست
بلکه یک علم است؛ یعنی وقتی که ما به خود مراجعه
می‌کنیم و در آن علمی که برای ما پیدا شده است
تعمّق می‌کنیم، می‌یابیم که این صورت به نفسِ ما

چسبیده است و جدا نمی‌شود، ما اشراف به این صورت داریم و با آن، وحدت داریم. پس این صورت خودش، خودش را به ما می‌شناساند، نه اینکه ما به واسطهٔ یک صورت و علم دیگری این صورت را می‌شناسیم.

یعنی وقتی که ما یک عکس‌برداری از خارج می‌کنیم و صورتی را از خارج به ذهن می‌آوریم - حالا تعبیر به ذهن آوردن یک قدری تعبیر بعیدی است - وقتی ذهن ما یک صورتی را خلق می‌کند، نفسِ خَلق کردن این صورت یعنی شناساندن خود، یعنی صورت دارد خودش را می‌شناساند، نه اینکه اوّل یک صورت از خارج در این نفس بیاید و حالا او بنشیند فکر بکند که آیا این صورت با خارج منطبق است یا منطبق نیست؟ هیچ وقت ما این کار را انجام نمی‌دهیم؛ زیرا اگر بخواهیم سراغ صورت دیگری برویم و به واسطهٔ آن صورت، این صورت را با خارج منطبق بکنیم نقلِ کلام در آن صورت خواهد شد و تسلسل لازم می‌آید.

بنابراین به مجرد اینکه نفس انسانی خَلقِ صورت

می‌کند و صورتی از خارج را در ذهن می‌آورد یا صورتی از ذهنیات خود را می‌آورد یا علمی به اوصاف و غرائز خودش پیدا می‌کند؛ خود اطلاع نفس بر این صورت، مُبَيِّنِ ذاتِ صورت است بدون ملاحظهٔ امر دیگر! ما این را گفتیم تا مقدمه بشود برای علم حضوری که بحثش بعداً می‌آید. و این یک نکته و زمینه‌ای است که فعلاً آن را به دست دادیم تا اینکه بعداً ثابت بکنیم که چطور علمِ نفس به اشیاء خارجی، همه علم حضوری است.

مشابهتِ نفسِ انسان با ذاتِ مقدّس پروردگار

در اینجا مرحوم آخوند تا حدودی وارد مطلب می‌شوند و بعد مسئله را اِحَالهٔ به جا و موقع خودش می‌دهند؛ ایشان می‌فرمایند که همان‌طوری که خدای متعال دارای مکان، زمان، تحييز و تعيين نیست بلکه مافوق زمان و مکان است و ذات او مُبَرِّئ و منزّه است، علیم است، قدیر است، فعّالِ ما یشاء است، خالق و مدیر و مُرید است، همین‌طور مشابهی با ذات خود را خلق کرده است و اسم او را انسان گذاشته است. این انسان همان مشابه با ذات پروردگار است نه اینکه مثل پروردگار است بلکه مثال برای

پروردگار است، نمونه‌ای از جنبهٔ عظمت، ابّهت و کبریائیّت پروردگار است؛ این نفسِ انسان خلق می‌کند همان‌طوری که ذات پروردگار خلق می‌کند، عالم است همان‌طوری که او عالم است، مُرید است همان‌طوری که او مُرید است منتها چون این نفس دارای مراتب مادونهٔ وجود است و خلقی را که می‌کند در مراتب مادون است، نمی‌تواند با آن خلقی که خود ذات پروردگار می‌کند و اشیاء را در خارج وجود می‌بخشد و عینیّت خارجی به‌وجود می‌آورد مقابله بکند؛ چون نفس در مراتب مادون است. پس نفس خلق می‌کند ولی آثار خَلق خارجی را ندارد، خلق می‌کند ولی صفات و خصوصیات اعیان خارجی در آن نیست.

خدا یک کوه مانند کوه دماوند را خلق می‌کند و ما هم در ذهن همان کوه دماوند را بدون آن وزن، ماده و آثار خَلق می‌کنیم، چون این خَلقِ ما به مراتب ضعیف‌تر از خلق خدا در خارج است. ولیکن اگر فردی بتواند از نقطهٔ نظر سیر روحی و نفسی به مرتبه‌ای برسد که اتّصال او به عالم ملکوت موجب

قدرت و قوَّت او برای خَلْقِ سنخهٔ ملکوت بشود،
در این هنگام او می‌تواند با ارادهٔ خود آن صورت
ذهنیّه را در خارج تحقّق ببخشد و همان صورت
ذهنیّه و نفسیّه در خارج تعین پیدا بکند. این کار
به‌توسّط عارف و شخصی که نفس او به ملکوت
متّصل است می‌شود تحقّق پیدا بکند!

مرحوم آخوند کلامی را هم از محی‌الدین نقل
می‌کنند که ایشان در فصوص می‌فرمایند: این صُور
ارتسامیّه برای نفس در مرتبهٔ مادون است اما اگر
عارف بخواهد می‌تواند به همّت خودش خَلْقِ صُور
بکند، البتّه در صورتی که محافظت بر سلسلهٔ مراتب
وجودی این صورت و خَلْق را داشته باشد. اگر
غفلی برای او عارض بشود این صورت و تعین
خارجی هم مَحْو خواهد شد، یعنی اگر عارف امری
را در خارج موجود بکند تا مادامی که نسبت به آن
نظر دارد این امر هم در خارج موجود است ولی اگر
نظرش از آن برداشته شد و غفلت کرد در این صورت
آن شیء خارج دیگر مَحْو خواهد شد، مگر اینکه آن
عارف به مقام جمعیّتی برسد که تمام حضرات وجود
را در وجودِ خود جمع کرده باشد، در این صورت

التفات به آن صورت ملکوتی ولو بدون التفات به سایر مراتب و حضرات وجود آن امر خارجی موجب بقاء و تحفظ آن امر خارجی خواهد شد و دیگر لازم نیست که آن شیء دائماً در مرآی و منظرش باشد و لازم نیست دائماً متذکر به آن مخلوقش باشد. پس ولو در خواب باشد یا بیهوش بشود یا از آن امر خارجی غفلت بکند چون آن صورت را در جنبه ملکوتی در مرآی و منظر خودش قرار داده است، آن جنبه ملکوتی موجب بقاء سایر حضرات وجود تا عالم ماده خواهد شد.

تأمل در کلام مرحوم آخوند راجع به ضعیف بودن خلقِ نفس

البتّه راجع به آنچه که مرحوم آخوند فرمودند، می‌توانیم یک‌قدری در اینجا تأمل داشته باشیم؛ اینکه ایشان می‌فرمایند که نفس، خلق می‌کند اما خلق او چون جدای از خلق پروردگار است پس ضعیف است، می‌توانیم بگوییم که اصلاً بنابر قاعده وحدت افعالی و صفاتی یک خلق بیشتر نیست که آن خلق به امر و به ید قدرت پروردگار است، حالا یا آن خلق در خارج بدون واسطه نفس انجام می‌گیرد یا با واسطه نفس است. یعنی درواقع یک امر در خارج

انجام می‌گیرد که عبارت از خَلْقِ پروردگار است، نه اینکه دو خَلْق است و چون آن خَلْق بدون واسطه است پس عینِ خارجی آن قوی است و چون این خَلْق به واسطهٔ نفس است پس عینِ خارجی آن که همان صورت علمیّه است ضعیف و بی‌خاصیت است پس فقط یک خَلْق است.

و همان‌طور که مراتب وجود در عینِ خارجی به واسطهٔ وحدت افعالی تفاوت پیدا می‌کند همین‌طور در نفس هم مراتب وجودِ نفسی به همان دلیل وحدت افعالی تفاوت پیدا خواهند کرد. همان‌طوری که برای یک شخصِ ضعیف به ارادهٔ پروردگار خَلْقِ ضعیف انجام می‌گیرد، برای عارف هم که آن خَلْقِ عظیم و خَلْقی که دارای تعینِ خارجی است تحقق پیدا می‌کند باز به ارادهٔ پروردگار است.

و این مسئله که اگر یک شخص عارف غفلت بکند آن شیء معدوم می‌شود و امثال ذلک که در کلام محی‌الدین بود هم محلّ تأمل است که فعلاً جای بحث نیست، ان شاء الله بعداً راجع به این قضیه و این مطلب که در فصوص آمده است بحث می‌کنیم که آیا چیزی که تحقق پیدا بکند جدای از مجرا و

مَشِيَّتِ عَالَمِ وجود است و این فقط انتساب به عارف
 دارد یا همین که عارف این امر را انجام می‌دهد دیگر
 در پروندهٔ وجود می‌رود و این عارف نسبت به آن
 کاری ندارد و خود عارف هم جزء وسائط و وسایل
 عالمِ خَلْق و وجود است؟ اینها مطالبی است که
 ان‌شاءالله در جای خودش خواهند آمد و نیاز به بحثِ
 جلد هشتم شرح اسفار، بحث نفس دارند و در آنجا
 این مطلب را ان‌شاءالله مورد بحث قرار خواهیم داد،
 در مبحث نفس وقتی که خصوصیات و کیفیّت
 مراتب نفس را بحث کردیم. مرحوم آخوند هم در
 آنجا مطالبی را نقل می‌کند و در آنجا به این مسئله
 می‌پردازیم که آیا انعدام بعدَ الوجود برای مخلوقِ
 ولیّ خدا و مرید و عارف، معنا دارد یا معنا ندارد و
 اگر انعدام هست کیفیت آن به چه صورتی است؟
 علی‌کلّ حال مرحوم آخوند در اینجا خصوصیات
 علم حضوری و کیف نفسانی که متعلّق به نفس است
 و دارای خواص است را بیان می‌کند و شرح
 می‌دهند.

متن مرحوم آخوند در ادامه بحث مقدمات ورود به وجود ذهنی

فَلِلنَّفْسِ الْإِنْسَانِيَّةِ فِي ذَاتِهَا عَالَمٌ خَاصٌّ بِهَا مِنَ الْجَوَاهِرِ وَالْأَعْرَاضِ الْمُفَارِقَةِ وَالْمَادِيَّةِ
 وَالْأَفْلَاقِ الْمُتَحَرِّكَِّةِ وَالسَّائِكَةِ وَالْعَنَاصِرِ وَالْمَرْكَبَاتِ وَسَائِرِ الْحَقَائِقِ، يُشَاهِدُهَا
 بِنَفْسِ حُصُولَاتِهَا لَهَا لَا بِحُصُولَاتٍ أُخْرَى وَلَا يَتَسَلَّلُ، وَذَلِكَ لِأَنَّ الْبَارِيَّ تَعَالَى

خَلَقَ الموجوداتِ المُبدَعَةِ و الكائِنَةِ، و خَلَقَ النَّفْسَ الإنسانيَّةَ مِثالًا لِذاتِهِ و صفاتِهِ و أفعالِهِ.

فإنَّهُ تَعَالَى مُنَزَّهٌ عَنِ المِثْلِ لا عَنِ المِثالِ فَخَلَقَ النَّفْسَ مِثالاً لَهُ ذاتًا و صفاتًا و أفعالاً لِيَكُونَ مَعْرِفَتُها مِرْقاةً لِمَعْرِفَتِهِ، فَجَعَلَ ذاتُها مُجَرَّدَةً عَنِ الأَكوانِ و الأحيازِ و الجَهاَتِ و صَبَّرَها ذاتِ قُدْرَةٍ و عِلْمٍ و إرادَةٍ و حَياءٍ و سَمعٍ و بَصَرٍ و جَعَلُها ذاتِ مَمْلَكَةٍ شَبِيبَةٍ بِمَمْلَكَةِ بارِئِها يَخْلُقُ ما يَشاءُ و يَخْتارُ لِمَا يُريدُ إِلَّا أَنها و إِنْ كائِنَتِ مِنْ سِنخِ المَلَكُوتِ و عَالَمِ القُدْرَةِ و مَعْدِنِ العَظَمَةِ و السَّطَوَةِ فَهِيَ ضَعِيفَةُ الوُجُودِ و القِوامِ؛ لِكونِها واقِعَةً في مَراتبِ النُّزولِ، ذاتِ وَسائِطٍ بَينَها و بَينَ بارِئِها و كَثَرَةُ الوَسائِطِ بَينَ الشَّيءِ و يَنْبوعِ الوُجُودِ يوجبُ وَهْنَ قُوَّتِهِ و ضَعْفَ وُجودِهِ.

فَليَذا ما يَتَرَتَّبُ عَلى النَّفْسِ و يوجَدُ عَنها مِنَ الأفعالِ و الآثارِ الخاصَّةِ يَكُونُ في غايَةِ ضَعْفِ الوُجودِ بَلْ وُجُودٌ ما يوجَدُ عَنها بِذاتِها مِنَ الصُّورِ العَقَلِيَّةِ و الخياليَّةِ أَضلالٌ و أَشباحٌ لِلوُجُوداتِ الخارجِيَّةِ الصَّادِرَةِ عَنِ الباري تَعَالَى، و إِنْ كائِنَتِ الماهِيَّةُ مَحفوظَةً في الوُجُودِينِ فَلَا يَتَرَتَّبُ عَليهِ الآثارُ المُرتَبَّةُ عَليهِ بِحَسَبِ وُجودِها في الخارجِ؛

«پس برای نفس انسانی در ذات خودش یک عالم خاص به آن نفس است از جواهر و اعراض مفارقه و جواهر و اعراض مادی و افلاک متحرک و ساکن - (چون در هیئت قدیم می‌گفتند که دو فلک داریم: یک فلک متحرک داریم، و این فلک متحرک درون یک فلک ساکنی قرار دارد، و همین‌طور روح فلکی که ساکن است با جرم فلکی که متحرک است تفاوت دارد). - و عناصر اشیاء و مرکبات از این عناصر و سایر حقایق، (تمام اینها در نفس انسان است.) و تمام اینها را نفس به‌خود حصولات این اشیاء و حقایق برای نفس مشاهده می‌کند، نه به‌واسطه یک حصول و علم دیگر. (خود این حقایق برای نفس حاصل می‌شوند و نفس احتیاج به علم دیگری ندارد تا علم دیگری ببیاید اینها را روشن بکند؛ مثل اینکه شما زید را ندیده‌اید و یک‌مرتبه زید در مقابل شما می‌آید، خود هیکل زید دارد خودش را نشان می‌دهد و شما دیگر نیاز ندارید که زید را در اینجا بگذارید و دنبال یک چیز دیگری بگردید تا ببیاید این را نشان بدهد. زید می‌گوید که من خودم با هفتاد کیلو جلوی شما ایستاده‌ام، ببین دیگر! لازم نیست که دنبال چیز دیگری بگردی!

پس خود وجود شخص، مبین و معرف شخص است، این شخص احتیاج به چیز دیگری ندارد که برای مشخص شدنش سراغ آن برود. در اینجا هم خود حقایق اشیاء برای این نفس حاصل می‌شوند و احتیاج به حصولات و علوم ذهنی دیگری که ببیاید آنها را روشن نکنند ندارد و الا تسلسل لازم می‌آید؛ چون نقل کلام در آن می‌کنیم و آن هم خودش باید ببینیم که نمایانگر خارج است و خود وجود آن هم احتیاج به یک معرف دیگر دارد، پس ما یک علم دیگری می‌خواهیم که آن صورت دوم را معرفی بکند و هلم جرا.)

دلیل برای عدم احتیاج نفس به غیر در علم پیداکردن به اشیاء

و این به‌خاطر این جهت است که خداوند متعال خالق موجودات مُبدَعه یعنی مجرّده است (که خلق آنها خلق ابداعی است و نیاز به ماده و مدّت ندارد) و همین‌طور خالق موجودات کاین است (که احتیاج به ماده و هیولا دارند.) و نفس انسانی را مثال و نمونه برای ذات و صفات و افعال خودش قرار داده است نه مانند؛ به‌خاطر اینکه خداوند منزّه از مثل و مانند است نه مثال و نمونه و نمودج، پس نفس انسان را از نظر ذات و صفات و افعال مثالی برای خودش خلق کرده است تا اینکه معرفت این نفس مرآة و نردبانی برای معرفت پروردگار باشد.

(لذا می‌فرمایند: «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**»،^۱ و در این علم و توجّه به نفس

مراتبی است که بزرگان به شاگردانشان دستور می‌دادند. در اینجا دیگر عجایی وجود دارد؛ علم نفس به ذات خودش، انسان نفس خودش را از همه صُور ذهنی خالی بکند، توجّه به نفس به چه کیفیت باشد، توجّه به نفس در ضمن توجّه به جسم باشد، توجّه به نفس خالی از آن باشد یا جمع بین هر دو باشد، و همین‌طور سایر طُرُقِی که دیگر آنها به یک نحو دیگری هستند، تمام اینها خصوصیات نفس انسان را در مراتب مختلف برای انسان روشن می‌کند.)

تفاوت خلق کردن نفس با خلق پروردگار

پس ذات نفس را مجرّد از وجود مادی و مکان و آنچه که دارای جهت است قرار داده است (از تمام اینها مبرا است و جهات مادی را از نفس برداشته است.) و نفس را دارای قدرت و علم و اراده و حیات و سمع و بصر گردانید، (این خصوصیات را در نفس قرار داده است.)

خصوصیّتی که در نفس است این است که اقتدار و مملکتی را خداوند برای نفس قرار داده است که شبیه به مملکت باری و پروردگار است، (یعنی سلطنت و اشراف خداوند متعال نسبت به افرادی که رعایای او هستند چطور است، نفس هم همین‌طور است.) هرچه را که بخواهد خلق می‌کند و هرچه را که بخواهد اختیار می‌کند (مگر اینکه یک فرق دارد؛) الا اینکه اگرچه نفس از سنخ ملکوت و مجرّدات و عالم ملکوت و خَلق و ابداع و عالم قدرت و معدن عظمت و برتری است، ولی این نفس هم از نظر وجود و هم از نظر قوام یعنی خصوصیّتی که قائم به ذاتش باشد ضعیف است؛ چون این نفس در مراتب نزول واقع است، دارای وسائلی بین خودش و بین پروردگارش است. و زیادی وسایط بین شیء و سرچشمه وجود، موجب سستی قوّت و ضعف وجود آن خواهد شد؛ پس به‌همین‌خاطر آنچه که بر نفس مترتّب می‌شود و آن افعال و آثار خاصی که از او پیدا می‌شوند بسیار ضعیف‌الوجود هستند که همین صُور ذهنی باشند.

^۱ . بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۸۲؛ نور

ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰:

«هرکس خودش را شناخت پروردگارش را شناخته است.»

بلکه وجود آن چیزهایی که از این نفس بذاته پیدا می‌شوند یعنی صدور پیدا می‌کنند که عبارت از صور عقلیه و خیالیّه هستند، اظلال و اشباح هستند برای وجودات خارجیه‌ای که از باری تعالی صادر می‌شوند، (یعنی اینها حکم ظلال و شَبَح را دارند و اصل نیستند برای وجودات خارجیه‌ای که از باری تعالی صادر می‌شود). اگرچه ماهیّت هم در وجود خارجی و هم در وجود نفسانی یکی است ولی وجود ذهنی، آثاری که بر وجود به‌حَسَبِ وجودِ ماهیّت در خارج مترتّب است را ندارد.»

توضیح محلّ بحث در وجود ذهنی

یعنی این وجود نفسانی و ذهنی حکم سایه را

دارد، سایه‌ای که از خودش هیچ چیزی ندارد، حکم

شَبَح را دارد. شَبَح تقریباً نمونه شیء است، دیدید

می‌گویند که شَبَحش را دیدم! تازه عکسش را هم

نمی‌گوید دیدم می‌گوید که شَبَحش را دیدم، چیزی

که نمودار آن شیء خارجی است اشباح هستند، یعنی

می‌خواهند بگویند که از جنبه وجودی این قدر

ضعیف است و نمی‌تواند با خارج مقابله بکند.

تلمیذ: این مطلب چطور درست است درحالی‌که شما فرمودید که وجود ذهنی از وجود خارجی قوی‌تر است و آثار شدیدتری دارد؟

استاد: ببینید فعلاً مرحوم آخوند در این صدد

هستند که بین وجود ذهنی و بین آن علمی که قائم به

نفس است افتراق قائل بشوند، می‌گویند که ما دو

وجود داریم؛ [یکی آنچه را که نفوس عالیه خلق

می‌کند] و یکی آنچه را که نفس خلق کرده است و

در ذهن ما علی‌کلّ حال وجود پیدا کرده است، مثلاً

شما یک دانه سیب را در نظر بگیرید، من باب‌مثال

الآن یک سیب در اینجا هست، افرادی که در این

مجلس هستیم - و همه حداقل از من بهتر هستید و دارای مراتب مختلفه‌ای از سیر و تجرّد و الحمدلله عرفان و همه چیز هستید - هر کدام از ما یک صورت ذهنیه‌ای از این سیب را در ذهن می‌آوریم که از نظر شکل و قیافه و حجم و مقدار آن صورت بین هیچ‌کدام از ما تفاوتی نیست، یعنی آن چیزی که ما از سیب ادراک می‌کنیم را دیگری هم همان را ادراک می‌کند؛ می‌گوییم این طرفش قرمز است و آن طرفش نارنجی است یا این طرفش زرد است و آن طرفش سفید است، شما هم همین را می‌گویید، یکی نمی‌گوید که این طرفش سیاه است و آن طرفش قرمز است. یعنی به‌جای سفید، سیاه را نمی‌گذارد مگر چشمش خراب باشد ولی اگر چشمش درست باشد همان صورتی را که ما از سیب برمی‌داریم تمام افراد این مجلس هم همان صورت را برمی‌دارند، پس این صورت در همه ما یکسان است، ما اسم این را وجود ذهنی می‌گذاریم.

حالا این صورتی که در ذهن همه رفته است را بعضی از افراد می‌آیند روی آن کار می‌کنند، چه کار می‌کنند؟ ممکن است که یکی پیدا بشود و این

صورت ذهنی همین سببی که الآن در اینجا هست در نفس او یک تغییری را به وجود بیاورد، ممکن است همین صورت در نفس او یک خارجی را به وجود بیاورد! این کار از من سر نمی‌زند ولی ممکن است از مثل حضرت عالی سر بزند! ولی این کارها را نکنید، می‌گویند: **الْكَرَامَةُ حَيْضُ الرِّجَالِ**^۱؛ 'رجل که حائض نمی‌شود یعنی از این کارها هیچ وقت نکنید! خلاصه این صورت ذهنی می‌آید یک امری را به وجود می‌آورد.

ولی آن صورت اوّل که صورت ذهنی است از نقطه نظر وجود در همه یکسان است، این ضعیف‌ترین مراتب وجود است. اما همین صورت ذهنی که در ذهن جا گرفته است می‌بینیم به حسب اختلاف در مراتب نفوس ممکن است کارهایی را انجام بدهد، البته اگر آن شخص مُرید و دارای همّت و عارف که نفس او به ملکوت متصل است بخواهد، اگر او بخواهد می‌تواند و انجام می‌دهد. پس فعلاً مرحوم آخوند در مقام خود آن صورت ذهنی و

۱. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ج ۱، ص ۸۹.

وجود ذهنی هستند که خیلی ضعیف است.

فرق وجود ذهنی و خارجی در کلام مرحوم آخوند

اللَّهُمَّ إِلَّا لِبَعْضِ الْمُتَجَرِّدِينَ عَنْ جُلُبَابِ الْبَشَرِيَّةِ مِنْ أَصْحَابِ الْمَعَارِجِ فَإِنَّهُمْ لِشِدَّةِ اتِّصَالِهِمْ بِعَالَمِ الْقُدُسِ وَ مَحَلِّ الْكَرَامَةِ وَ كَمَالِ قُوَّتِهِمْ يَقْدِرُونَ عَلَى إِيجَادِ أُمُورٍ مَوْجُودَةٍ فِي الْخَارِجِ مُتَرَتِّبَةً عَلَيْهَا الْأَثَارُ.

وَ هَذَا الْوُجُودُ لِلشَّيْءِ الَّذِي لَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ الْأَثَارُ وَ هُوَ الصَّادِرُ عَنِ النَّفْسِ بِحَسَبِ هَذَا النَّحْوِ مِنَ الظُّهُورِ يُسَمَّى بِالْوُجُودِ الذَّهْنِيِّ وَ الظَّلِيِّ، وَ ذَلِكَ الْآخَرُ الْمُتَرْتَّبُ عَلَيْهِ الْأَثَارُ يُسَمَّى بِالْوُجُودِ الْخَارِجِيِّ وَ الْعَيْنِيِّ؛

«(اللَّهُمَّ إِلَّا لِبَعْضِ الْمُتَجَرِّدِينَ، اینجا مرحوم آخوند روی آن جهت دیگر می‌روند، یعنی آن جنبه‌ی آثاری که بعداً می‌خواهد روی وجود ذهنی مترتب بشوند، الآن راجع به آن قسمت می‌خواهند صحبت بکنند؛) مگر برای بعضی از اصحاب معارج که به تجرّد رسیده‌اند از لباس و پوشش بشریت، ایشان به‌خاطر اتصال زیادشان به عالم قدس و محل کرامت و کمال قوتشان می‌توانند امور موجوده‌ای را در خارج ایجاد بکنند که آثار خارجی بر آنها مترتب بشود.

و این وجود برای شیئی که آثار بر آن مترتب نمی‌شود و از نفس انسان به‌حسب این نحوه از ظهور صدور پیدا می‌کند، نامیده می‌شود به وجود ذهنی و ظلّی که اثر ندارند. و این صورت و وجود دیگر که بر آن، آثار مترتب می‌شود نامیده می‌شود به وجود خارجی و عینی.»

پس دو تا وجود داریم؛ یک وجود ذهنی که فقط

صورت است بدون امر دیگر، و یک وجود عینی

داریم. یعنی یک وجود است ولی دو جنبه دارد؛ از

نقطه نظر اینکه بالآخره یک صورت و ماهیتی

علی‌ایّ حال چه در آدم عاقل و چه در آدم دیوانه، در

هر دو پیدا شده است، بالآخره دیوانه هم در کله‌اش

یک چیزی دیگر می‌آید و الا دنبال آدم که نمی‌کند،

پس اینکه دنبال آدم می‌کند به‌خاطر این است که یک

صورت ذهنی در ذهنش آورده است و به‌خاطر آن

دنبال آدم گذاشته است. یا مانند بعضی افراد که دنبال

آدم می‌کند، اینها هم یک صورت ذهنیه‌ای در آنها

بالآخره آمده است حالا چه چیزی هست دیگر باید

از خودشان پرسیم!

این از یک جهت، اما از نقطه نظر اینکه بالآخره

همین صورت هم دارای وجودی است، وجود خارجی می‌شود. بالآخره وجود حتماً که نباید وجودِ خوب، تخته، چماق و این چیزها باشد، آن وجوداتی که در نفس انسان است هم وجود خارجی هستند منتها وجود خارجی نفسی هستند نه وجود خارجی عینی. اینها هم همین وجود خارجی هستند چون بالآخره نفسِ انسان هم دیگر وجود دارد و خود نفس انسان هم یکی از مخلوقات خدا است و مخلوقات نفس هم مخلوقات خدا هستند؛ بنابراین وجود خارجی تقسیم می‌شود به وجود نفسی و وجود غیر نفسی.

متن آخوند در کلام محی‌الدین در فصوص درباره العارف یخلق بالهمة

وَّ يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا قَالَهُ الشَّيْخُ الْجَلِيلُ مُحْيِي الدِّينِ الْعَرَبِيُّ الْأَنْدَلُسِيُّ فُؤَادُ سِرُّهُ فِي كِتَابِ فُصُوصِ الْحِكْمِ بِالْوَهْمِ يَخْلُقُ كُلُّ إِنْسَانٍ فِي قُوَّةِ خَيَالِهِ مَا لَا وُجُودَ لَهُ إِلَّا فِيهَا، وَ هَذَا هُوَ الْأَمْرُ الْعَامُّ لِكُلِّ إِنْسَانٍ.

وَّ الْعَارِفُ يَخْلُقُ بِالْهَمَّةِ مَا يَكُونُ لَهُ وُجُودٌ مِنْ خَارِجِ مَحَلِّ الْهَمَّةِ، وَ لَكِنْ لَا يَزَالُ الْهَمَّةُ تَحْفَظُهُ وَ لَا يَتَوَدُّهَا حِفْظٌ مَا خَلَقَهُ، فَمَتَى طَرَأَ عَلَى الْعَارِفِ غَفْلَةٌ عَنْ حِفْظِ مَا خَلَقَ، عَدَمَ ذَلِكَ الْمَخْلُوقِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْعَارِفُ قَدْ ضَبَطَ جَمِيعَ الْحَضَرَاتِ وَ هُوَ لَا يَغْفُلُ مُطْلَقًا بَلْ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ حَضَرَةٍ يَشْهَدُهَا.

فَإِذَا خَلَقَ الْعَارِفُ بِهَمَّتِهِ مَا خَلَقَ وَ لَهُ هَذِهِ الْإِحَاطَةُ، ظَهَرَ ذَلِكَ الْخَلْقُ بِصُورَتِهِ فِي كُلِّ حَضَرَةٍ وَ صَارَتْ الصُّورُ يَحْفَظُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَإِذَا غَفَلَ الْعَارِفُ عَنْ حَضَرَةٍ مَا أَوْ حَضَرَاتٍ وَ هُوَ شَاهِدُ حَضَرَةٍ مَا مِنْ الْحَضَرَاتِ، حَافِظٌ لِمَا فِيهَا مِنْ صُورَةِ خَلْقِهِ، انْحَفَظَتْ جَمِيعُ الصُّورِ بِحِفْظِ تِلْكَ الصُّورَةِ الْوَاحِدَةِ فِي الْحَضَرَةِ الَّتِي مَا غَفَلَ عَنْهَا؛ لِأَنَّ الْعَقْلَ مَا تَعُمُّ قُطْ لَا فِي الْعُمُومِ وَ لَا فِي الْخُصُوصِ.

وَ قَدْ أَوْضَحْتُ هَاهُنَا سِرًّا لَمْ يَزَلْ أَهْلُ اللَّهِ يُغَارُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا أَنْ يَظْهَرَ قَالَ وَ هَذِهِ مَسْئَلَةٌ أَخْبَرْتُ عَنْهَا أَنَّهُ مَا سَطَرَ أَحَدٌ فِي كِتَابٍ لَا أَنَا وَ لَا غَيْرِي إِلَّا فِي هَذَا الْكِتَابِ فَهِيَ [يَتِيمَةٌ] الدَّهْرُ وَ فَرِيدَتُهُ - فَإِيَّاكَ أَنْ تَغْفَلَ عَنْهَا فَإِنَّ تِلْكَ الْحَضَرَةَ الَّتِي يَبْقَى لَكَ الْحُضُورُ فِيهَا مَعَ الصُّورِ مِثْلُهَا مِثْلُ الْكِتَابِ الَّذِي قَالَ تَعَالَى فِيهِ ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۱ فَهُوَ الْجَامِعُ لِلْوَاقِعِ وَ غَيْرِ الْوَاقِعِ، وَ لَا يَعْرِفُ مَا قُلْنَا إِلَّا مَنْ كَانَ قُرْآنًا فِي

نَفْسِهِ فَإِنَّ الْمُتَّقِي اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ قُرْآنًا انْتَهَى كَلَامُهُ. وَ لَا شُبْهَةَ فِي أَنَّهُ مِمَّا يُؤَيِّدُ مَا كُنَّا بِصَدْدِهِ تَأْيِيدًا عَظِيمًا وَ يُعِينُ إِعَانَةً قَوِيَّةً مَعَ اسْتِمَالِهِ عَلَى قَوَائِدِ جَمَّةٍ، سَتَقِفُ عَلَى تَحْقِيقِهَا وَ تَفْصِيلِهَا فِي مَبَاحِثِ النَّفْسِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَاتَّقِنَ مَا مَهَّدْنَا لَكَ كَيْ يَنْفَعَكَ فِي مَبَاحِثِ الْوُجُودِ الدِّهْنِيِّ وَ الْإِشْكَالَاتِ الْوَارِدَةِ عَلَيْهِ؛^۲

^۱ . سوره انعام (۶) آیه ۳۸.

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۸.

«و این مطلب را تابید می‌کند کلام شیخ جلیل محی‌الدین عربی اُندُلُسی قدّس سرّه در کتاب فصوص الحکم که ایشان این‌طور می‌فرمایند: انسان به‌واسطهٔ وهم است که در قوّهٔ خیال خودش خلق می‌کند چیزی را که وجود خارجی ندارد مگر در نفس. (انسان یک شخص و صورتی را در ذهن درست می‌کند که ده سر دارد، انسان ده سر که در خارج نیست ولی او این را درست می‌کند.) این یک امر و مسئلهٔ عامّ برای هر انسانی است.

جناب عارف خلق می‌کند به‌واسطهٔ همّت خودش آن چیزی را که برای آن چیز وجودی خارج از محلّ همّت او است یعنی وجود خارجی به آن می‌دهد. ولیکن همیشه همّت او این وجود را حفظ می‌کند و آن اهتمام و ارادهٔ عارف موجب بقاء آن وجود خارجی خواهد شد، و فراموش نمی‌کند حفظ آنچه را که خلق کرده است. و هر وقت که بر عارف غفلتی از این خلق پیدا بشود این مخلوق معدوم خواهد شد، مگر اینکه عارف تمام حضرات وجود را در وجود خودش جمع کرده است و تمام مراتب وجود را حیا ز کرده است که در این صورت مطلقاً غفلت بر او وارد نمی‌شود، بلکه لابدّ از مرتبه‌ای است که آن مرتبه را مشاهده بکند.

دلیل برای صورت برزخی داشتن تمام تخیلات، تصوّرات و اوهام انسان^۱

و چون عارف به همّت خودش آنچه را که خَلق کرده است خَلق کرد و این احاطه

۱. تلمیذ: آیا می‌توانیم بگوییم که این انعدام فقط در عالم عینی و مادی است؟

استاد: نه، ایشان به‌طورکلی می‌گویند. حالا این بحث می‌آید، ما بالأخره تا جایی که بتوانیم از مطلب ایشان دفاع می‌کنیم.

تلمیذ: از این باب می‌گوییم که هر شیء خارجی مادی دارای ملکوت است و وقتی ملکوت یک شیء طبع پیدا کرد دیگر آن ملکوت منعدم نمی‌شود، چون ممکن است که وجود مادی یک شیء منعدم بشود ولی وجود ملکوتی آن منعدم نمی‌شود!

استاد: ایشان قضیه را به اصل الوجود برمی‌گردانند، به جنبه مجرد و مادی بودنش کاری ندارند. اصل شیء هم ملکوت است پس بنابر نظر ایشان انعدام هم انعدام ملکوتی است چون وجود مادی اصلاً وزانی ندارد.

تلمیذ: ولی ما در فلسفه قائل بودیم که شیء وقتی موجود شد دیگر مُنْعَدِم نمی‌شود؟!

استاد: از این به بعد هم قائل به همین هستیم منتها مطلب ایشان را چه کار بکنیم؟

تلمیذ: بگوییم که ایشان درباره عالم خیال دارند صحبت می‌کنند، مگر بحث ایشان درباره مکاشفات و اینها نیست که مربوط به عالم خیال و وهم است؟ استاد: نه، ایشان اصلاً به خیال کار ندارند، مسأله خیال را که ایشان در اینجا گفته‌اند در مقابل عقل است که عقل، ادراک کلیّات را می‌کند. عارف به عقل خودش که خلق نمی‌کند بلکه با قوه خیال خَلق می‌کند، البتّه منظور از قوه خیال، قوه وهمی نیست که مردم عوام به آن مبتلا هستند بلکه وهم و خیال عارف همان جنبه ملکوتی صور اشیاء است.

۲. تلمیذ: خوابی که ما الآن می‌بینیم همان صورت نازله آن است، مگر این صورت در خواب ما بعد از اینکه بیدار می‌شویم منعدم نمی‌شود؟ استاد: نه!

تلمیذ: آیا این دیگر همیشه در عالم خیال باقی است؟

استاد: نه، از بین نمی‌رود! من بصیرت پیدا می‌کنم و تبدّل حال پیدا می‌کنم و الا خیال هست، همین الآن هم خیال با شما هست! پس این مکاشفاتی که برای انسان پیدا می‌شوند چه هستند؟ مکاشفات فقط تبدّل حال هستند، خیال سر جای خودش موجود است. مکاشفه که خَلق خیال نمی‌کند،

مکاشفه آن صورت برزخی را برای انسان احضار می‌کند و الاً صورت برزخی که خلق نمی‌شود، آن به جای خودش محفوظ است. تلمیذ: این بحث انعدام را که می‌گوییم محال است در جواهر طولیه و عقول است.

استاد: فرق نمی‌کند، اگر آن جوهر مادی در خود ماده خارج هم از بین برود باز آن جنبه مثالی و ملکوتی آن محفوظ است، گرچه جنبه مادی آن از بین رفته است. من باب مثال الآن ماهیتی در خارج است و صورت خارجی دارد، بعداً این از بین می‌رود درحالی که ماهیتش برای خودش محفوظ است؛ مثلاً شما گوسفندی را می‌خرید و ان شاء الله همه را اطعام می‌کنید، وقتی این گوسفند را ذبح می‌کنید گوشتش را همه می‌خورند ولی روح حیوانی آن را که ما نمی‌خوریم، روح حیوانی آن سر جایش است.

تلمیذ: عرض من این است که سراب اصلاً حقیقت و واقعیت ندارد، یعنی از اول واقعیت نداشته است تا حالا بخواهد وجودی باشد که منعدم بشود. این خواب‌ها هم حکم همین را دارند!

استاد: نه به هیچ وجه این طور نیست! تمام این خواب‌ها حکایت از واقع می‌کنند، بله خواب‌هایی داریم که اضغاث احلام است ولی خواب‌هایی هم داریم که خواب‌های واقعی است.

تلمیذ: خود شما هم می‌فرمایید که حکایت می‌کند نه اینکه خودش عین واقع باشد تا بخواهد منعدم بشود.

استاد: نه، خودش همین است. خواب یک حالت است، خواب، حرکت و تبدل از عالم ماده به عالم مثال است، این که انعدام ندارد! شما از خواب بیرون می‌آید ولی آیا صوری را که در خواب دیدید هم منعدم می‌شوند؟ نه آنها سر جای خودشان هستند؛ لذا شما بیدار می‌شوید ولی آن صور را در خودتان می‌بینید، اینها منعدم نمی‌شوند!

عالمی به نام عالم مثال هست که تمام صور در آنجا انباشته شده‌اند، شما به واسطه خواب تبدل به آن عالم پیدا می‌کنید و در یک محدوده خاصی مشاهداتی می‌کنید و بعداً دوباره به عالم ظاهر برمی‌گردید، در اینجا چه صورتی منعدم شده است؟!

۱. تلمیذ: خواب این است که من سیری در عالم خیال می‌کنم و برای مقطعی خلاق چیزهایی هستم و با بیدار شدن دوباره این خلاقیت از بین می‌رود. استاد: همان خلقی را هم که شما می‌کنید صورت برزخی آن موجود است و تازه آن هم از بین نمی‌رود. اینکه الآن من می‌گویم - البته ما که نه! - مثلاً شما بزرگوارها وقتی به شخصی می‌گویید که آقا این چه فکری است که داری می‌کنی، خیالات را بگذار کنار! شما از کجا به این خیالات دسترسی پیدا کردید؟ اگر این خیالات صورت برزخی نداشته باشند شما از کجا این را فهمیدید؟ درحالی که آن شخص حرفی نزده است. وقتی شما چیزی

را هم داشته باشد (که تمام مراتب را با عدم غفلت حفظ کند)، این خَلق او به صورتش در هر مرتبه‌ای جلوه خاصّ به خودش را پیدا می‌کند، (ملکوتش جنبه ملکوت پیدا می‌کند، مثالش جنبه مثال علیا یا سفلی پیدا می‌کند، و ماده‌اش جنبه ماده پیدا می‌کند). و بعضی از این صُور که جنبه علی دارند آن جنبه معلول و پایین را حفظ می‌کنند. اگر عارف از یک مرتبه یا از مراتبی غفلت بکند درحالی‌که دارد یک مرتبه را می‌بیند یعنی اشراف به آن دارد و صورت خلقی را که در آن مرتبه خَلق کرده است حفظ می‌کند، وقتی که این‌طور باشد تمام این صُور به حفظ همین صورت واحده در همان مرتبه‌ای که عارف از آن مرتبه غفلت نکرده است حفظ می‌شوند؛ به‌خاطر اینکه غفلت این‌طور نیست که همه‌جا باشد، نه به‌طور عموم و نه به‌طور خصوص. در اینجا من مطلبی را گفتم که همیشه اهل الله [از ظاهر شدن چنین رازی غیرت می‌ورزیدند،] و مورد غبطه و محسود واقع می‌شوند اگر این بخواهد ظاهر بشود، (یعنی کسی از اینکه اهل خدا چه کار می‌کنند و چه مسائلی را انجام می‌دهند خبر ندارد و مردم این را نمی‌دانند، اگر مردم بدانند که خود اینها خَلق هستند و خودشان فاعل هستند مسئله به‌نحو دیگری خواهد شد.)

نگفته‌اید، من از کجا می‌دانم که الآن این خیالات در ذهن شما است؟

تلمیذ: ما منکر صُور برزخی که نیستیم!

استاد: احسنت! ولو اینکه اینها خیال هستند، ولو اینکه انسان ده سر که شما در ذهنتان درست کردید وجود خارجی ندارد ولی صورت برزخی دارد، اگر صورت برزخی نداشت که من اطلاع پیدا نمی‌کردم. تمام تخیلات، تصوّرات و اوهامی که انسان پیدا می‌کند همه در عالم خیال هستند. همین‌طور انسان خَلق می‌کند و انبار می‌کند، همین‌طور خلق می‌کند و بایگانی می‌کند؛ دلیل این مطلب این است که انسان دوباره مراجعه می‌کند می‌گوید که من این خیال را دیروز کردم، به آن خیال احاطه پیدا می‌کند، صبح تا شب در خیال خود نقشه می‌کشد که این کار و آن کار و فلان بکنم حالا شب که می‌خواهد سراغ آن عالم خیال می‌رود و تمام آن نقشه‌ها را در عالم خیال می‌بیند.

تلمیذ: آنچه را که شب می‌بیند یک خیال جدیدی است که خلق می‌کند نه اینکه رجوع می‌کند!

استاد: نه، خیال جدید نیست بلکه پرده برداشته می‌شود، فقط کُشف الغطاء می‌شود! در خواب شما چیزی را خلق نمی‌کنید بلکه در خواب فقط تبدّل است، می‌گویند حالا تماشا کن! این کارهایی که در امروز انجام دادی صورتش این است، تماشا کن! این برنامه‌هایی که در امروز چیدی صورتش این است، این تخیلی که امروز بین خودت و رفیقت شد صورتش این است حالا ببین! در خواب چیزی خلق نمی‌شود.

تلمیذ: فردا که من این خواب دیروز دوباره یادم می‌آید آیا واقع قضیه این است که دوباره به همان عالم خیال برمی‌گردم و فکر آن خیال قبلی را دارم می‌کنم یا خیال جدیدی ساخته می‌شود؟

استاد: نه، همان است دیگر! این یک خیال جدید نیست، همان خیال الآن در ذهن شما حضور دارد مثل اینکه شما یک شعری را حفظ بکنید، این شعر همیشه در ذهن شما هست، هر وقتی که بخواهید نفس می‌رود این را از داخل آن انبار درمی‌آورد، اینجا هم مسئله همین است هیچ تفاوتی ندارد.

کلام محی الدین عربی درباره مقام نفس

ایشان فرموده‌اند که این مسئله ای است که من از آن خبر دادم و کسی آن را ننوشته است، نه من و نه غیر من، مگر در این کتاب (که کتاب فصوص ایشان باشد). این مسئله بسیار نادره دهر است - مبدا از این غفلت بکنی! -
این مرتبه ای که برای شما حضور در این مرتبه با صُور باقی می‌ماند، مَثَل کتابی است که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: ما در این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم، (و تمام این مراتب وجودی در همان مرتبه علّیا وجود دارد). پس این کتاب، جامع آن چیزهایی که واقع شده است یا آن چیزهایی که واقع نشده است هست. و متوجه مطلب ما نمی‌شود مگر شخصی که در وجود خودش حقیقت قرآن را یافته باشد، پس کسی که تقوا دارد خداوند برای او فرقان قرار می‌دهد. انتهی کلام ایشان. و شکی نیست در اینکه این کلام محیی‌الدین تأییدی عظیم می‌کند آنچه را که به دنبالش هستیم و با اشتمالش بر فواید زیاد کمک‌کننده قوی می‌باشد، که بعداً در مباحث نفس‌ان شاء الله تعالی بر تحقیق و تفصیلش آگاهی می‌یابی. پس آنچه را که ما به‌عنوان مقدمه برای تو بیان کردیم را محکم بگیر تا در مباحث وجود ذهنی و اشکالاتی که بر آن وارد می‌شود تو را فایده برساند.»

تمام این مطالب برای این است که آن حقیقت

علمیه که موجب آثار است با وجود ذهنی تفاوت

دارد، یعنی آن حقیقت، حقیقتی است قائم به نفس

که موجب آثار خارجی است اما وجود ذهنی فقط

یک صورتی است که در نفس نقش می‌بندد بدون اثر

و آثاری از وجود خارجی.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد